

## کلیات تاریخ از عهد باستان تا دوران جدید (۱)

دکتر محمد رجبی

آنچه پیش رو دارید تقریر خلاصه شده و ویراسته سلسله گفتارهایی است که در سال ۱۳۷۲، آقای دکتر محمدر رجبی درباره تاریخ، تاریخ نگاری و تاریخ معاصر جهان و ایران تحت عنوان «کلیات تاریخ از عهد باستان تا دوان جدید» در جمع کارشناسان مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایراد نموده است.

اینک نخستین قسمت آن را با عنوان «اهم معانی مصطلح لفظ تاریخ و یا تاریخ در لغت و اصطلاح» به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسانیم و در بخشهای بعد، حوزه‌های تاریخ نگاری شناخته شده در ایران، کلیاتی درباره تاریخ جهان از آغاز تا دوران جدید کلیات تاریخ جدید و معاصر جهان و ایران را ملاحظه خواهید نمود.

### بخش نخستین: تاریخ در لغت و اصطلاح

الف: مقدمه اول

در مقدمه بحث لازم است که معانی متعدد واژه «تاریخ» را در زبان فارسی متداول مورد بررسی قرار دهیم تا مقصود از این لفظ را در هر مقام خاص بازشناسیم و مراد از استعمال آن را در متون متفاوت تشخیص دهیم.

واژه تاریخ یک کلمه دخیل در اصل یونانی در زبان عربی است، این واژه در زبان یونانی به معنی «وقت یابی» می‌باشد، اما در زبان عربی، معانی دیگری نیز پیدا می‌کند، ولی وقتی از زبان عربی وارد زبان فارسی می‌شود، کاربردهایی می‌یابد که مهمترین آنها را به اجمال مرور می‌کنیم:

۱. تاریخ به مفهوم زمان جزئی معین و مشخص؛ در مواردی نظیر «تاریخ تولد یا

تاریخ وفات فلان شخص چه زمانی است؟» و یا «تاریخ ورود فلان فرمانده و یا شخصیت به فلان شهر کی بوده است؟» و همچنین «تاریخ پیروزی یا شکست فلان سپاه کی بوده است؟»؛ در این موارد غرض از تاریخ، زمان جزئی و مشخصی است که در پاسخ به این سؤالات ذکر می‌شود؛ به طور مثال ۱۲۱۲ م. یا ۸/۲/۱۳۵۰ هـ. ش. یا آخر ماه رمضان ۱۳۱۴ هـ. ق.

۲. تاریخ به مفهوم برهه‌ای از زمان؛ که فراگیر حیات یک شخص، یک دودمان، یک گروه، یک دولت یا جامعه و حتی یک مکان، یک عقیده و هر امر مادی و معنوی است، این برهه و دوره را «تاریخ» می‌گویند، مانند: تاریخ پیامبر اسلام (ص)، تاریخ خاندان نوبختی، تاریخ اخوان الصفا، تاریخ سکاها، تاریخ مارکسیسم، تاریخ فیزیک، تاریخ دایناسورها و ... بنابراین تاریخ در این مورد استعمال خاص، به معنای عصر و دوره‌ی یک قوم، یک شخص، یک شهر یا گروه و ... تلقی می‌شود.

۳. تاریخ به مفهوم زمان گذشته؛ در مواردی مانند «... در تاریخ بی سابقه است» یا «... در تاریخ بارها اتفاق افتاده است» که به ترتیب، مراد آن است که در گذشته بی سابقه است، در گذشته بارها وقوع یافته است.

۴. تاریخ به مفهوم منابع مکتوب مربوط به گذشته؛ وقتی می‌گوییم «چنین واقعه‌ای هرگز در تاریخ ثبت نشده است» یا «تاریخ گواهی می‌دهد که ...» یعنی در منابع تاریخی چنین واقعه‌ای مورد اشاره قرار گرفته یا برعکس ثبت شده است، ممکن است آن حادثه روی داده باشد ولی در منابع تاریخی ثبت نشده باشد، بنابراین منظور نفس «زمان گذشته» نیست، بلکه مدارک و مآخذ باقیمانده از دوران گذشته است که البته ممکن است به دلایل مختلف فاقد ذکری از شخص یا رویدادی خاص باشد.

۵. تاریخ به مفهوم مطلق زمان؛ که بر گذشته و حال و آینده به طور یکسان شمول دارد. مصادیق این مفهوم را در عبارات زیر می‌توانیم ببینیم:

«تاریخ ثابت خواهد کرد که قدرتهای استکباری ماندنی نیستند» یا این نکته که حضرت امام رحمة الله علیه مکرر اشاره می‌فرمودند: «تاریخ شهادت خواهد داد که ما، در دفاع مقدسمان راه خطا نپیمودیم» یعنی زمان این حقیقت را ثابت خواهد کرد. همچنین «تاریخ به نفع اسرائیل نیست» بدین معناست که زمان در جهت استمرار نظام نژادپرستانه اسرائیل حرکت نمی‌کند.

۶. تاریخ به مفهوم یک دوره تاریخی؛ که آثار و حوادث آن با یکدیگر سنخیت داشته باشند؛ زیرا هیچگاه تاریخ یکنواخت ادامه پیدا نمی کند، بلکه به صورت تسلسل دوره هایی است که در هر دوره هم، تمام مجموعه رویدادها و حوادث تاریخی (امور مربوط به زندگی فردی و جمعی انسانها) سنخیت خاصی با یکدیگر دارند که در دوره قبلی و بعدی ملاحظه نمی شود و لذا هر دوره ای صورت و ماهیت خاصی دارد؛ یعنی جلوه ای خاص از فرهنگ و تمدن یک جامعه یا امت، ظهور و بروز پیدامی کند. به طور مثال تاریخ کشور ما را دارای این ادوار دانسته اند که - همان گونه که گفته شد - به هر دوره لفظ «تاریخ» اطلاق می شود:

دوره قبل از مهاجرت آریاها، دوره نخستین مهاجرت آریاها، دوره دومین مهاجرت آریاها، دوره مادها، دوره هخامنشیان، دوره سلوکیان، دوره اشکانیان، دوره ساسانیان، دوره استقرار اسلام، دوره قبل از هجوم مغول، دوره ایلخانی و تیموری، دوره صفویه تا زندیه، دوره قاجار تا مشروطه، دوره مشروطه تا انقلاب اسلامی و دوره جمهوری اسلامی.

۷. تاریخ به مفهوم علم تاریخ؛ که تعبیری جدید است و اغلب به صورت مضاف الیه یا صفت برای «علم» یا «تحلیل» یا «تبیین» و نظایر آن بکار می رود و تبیین عالی امور تاریخی را منظور می داریم، علم تاریخ، تحلیل تاریخ، تبیین تاریخ و ... با این مفهوم، بسیار زیاد در چنین مواردی ملاحظه می شود: «تاریخ نشان می دهد که عامل اصلی پدید آمدن نهضت مشروطه در ایران، نارضایی عمومی از فساد و انحطاط دولت قاجاریه و از سوی دیگر دخالت مؤثر اجانب - بخصوص انگلستان - در سیر جریان اعتراض عمومی بوده است» و یا «تحلیل تاریخی فروپاشی تزاریسم روسیه و کمونیسم شوروی، نقش مؤثر اقلیت قابل توجه یهودیان را آشکار می سازد» و مواردی نظیر اینها.

۸. تاریخ به مفهوم فلسفه تاریخ؛ که این هم تعبیر به نسبت جدیدی می باشد و به نظریات عام و شامل در باب سیر کلی تاریخ اطلاق می شود.

به طور مثال وقتی «مارکس» می گوید: تاریخ حکم می کند که سرمایه داری گور خود را به دست خویش می کند، منظور وی این است که فلسفه تاریخ ماتریالیسم دیالکتیک تاریخی این حکم را دارد، که البته به اعتقاد وی عین حقیقت است.

یا وقتی «تاین بی» مورخ و فیلسوف تاریخ، وابسته به سرمایه داری، می گوید:

تاریخ اقتضا می کند که نژاد اروپایی بر جهان مسلط باشد. براساس فلسفه تاریخ خود، این حکم را صادر می کند.

به هر حال، مفاهیم زیادی از لفظ تاریخ برداشت می شود که ما مهمترین آنها را ذکر کردیم. اما با توجه به دو مفهوم اخیر که به «علم تاریخ» و «فلسفه تاریخ» تعلق داشت، توضیحی مختصر ضروری به نظر می رسد.

#### الف: علم تاریخ چیست؟

علم تاریخ عبارت است از تبیین یا تحلیل علیّی حوادث معین و مشخص تاریخی براساس مدارك مکتوب و غیر مکتوب.

مدارك مکتوب، کتابها و اسناد هستند که یا به صورت فرمانها، نامه ها، یادداشت ها، قبالة ها، حواله ها، رسیده ها، پرونده ها، نقشه ها و یا به صورت سکه ها، سنگهای مقابر و کتیبه ها و ظروفی که روی آن مطالبی حکا و نوشته شده باشد و سایر موارد مشابه می باشند. و مدارك غیر مکتوب نیز انواع آثار بجای مانده و به دست آمده اعم از ساختمانها، لباسها، ظروف. مجسمه ها، تابلوها، زینت آلات، ابزار جنگی، و هرگونه وسیله و چیزی که دلالت بر گم و کیف قدرت و دانش و بینش سازنده و پدیدآورنده آن در یک دوره سپری شده تاریخ داشته باشد.

اگر ما براساس مدارك تاریخی بجای مانده مکتوب و غیر مکتوب، یک حادثه مشخص و معین را مانند ظهور ناپلئون و شکست او، یا جنگهای جهانی اول و دوم و یا استقلال الجزایر را، براساس ملاکها و معیارها و روش خاص مقبول خود، تحلیل علت و معلولی کنیم، آن را تبیین علمی تاریخ می گوئیم که البته می تواند مورد قبول یا رد دیگر تحلیل گران قرار گیرد. لذا تعداد بی شماری کتب تحلیلی تاریخی متنوع و متناقض در مورد حوادث مشخص وجود دارد که هر یک خود را موصوف به صفت «علمی» می دانند و نظیر سایر علوم انسانی، هر کدام به یک ایدئولوژی یا مکتب فلسفی خاص گرایش دارند.

ب: فلسفه تاریخ برخلاف علم تاریخ که به حوادث جزئی مشخص و معینی می پردازد، با کل جریان تاریخ سروکار دارد و به حوادث خاص تاریخی نمی پردازد و فلسفه تاریخ به مسائلی از قبیل اینکه، فلان سلسله چگونه منقرض شد، کاری ندارد. بلکه به این مسئله می پردازد که ظهور و سقوط سلسله ها، چه معنایی دارد و حاکمیت و

محکومیت جریانهای مختلف در هر دوره تاریخی - صرف نظر از جغرافیای خاص - چه مبنایی دارد. پس فلسفه تاریخ، حرکت تاریخ را درست و کل قضایای تاریخی را در نظر می گیرد و تحلیل می کند و به - جزئیات امور نمی پردازد. به بیانی دیگر، جریان کلی تاریخ را - اعم از گذشته و حال و آینده - مورد توجه قرار می دهد. این بدان معنا نیست که یک فیلسوف تاریخ، حوادث معین و جزئی را هرگز مورد توجه و مطالعه قرار نمی دهد بلکه بدین معنی است، که وی در مقام بیان فلسفه تاریخ، معطوف به جزئیات نیست و به کل تاریخ توجه می کند آن هم نه تاریخ گذشته، بلکه گذشته و حال و آینده، یعنی «زمان» را به صورت یک موجود واحد نگاه می کند و کم و کیف «سیر» آن را از دیدگاه خود بازمی گوید.

اما در مورد فلسفه تاریخ نیز نظیر علم تاریخ باید به این نکته اشاره نمود که هر متفکر بر اساس دیدگاهی که ناشی از ایدئولوژی و خصوصیات شخصی و موقعیت سیاسی و اقتصادی و محیط و زمان اوست، به تبیین فلسفه تاریخ می پردازد؛ دیدگاهی که خاص خود اوست و از دریچه آن زمان را می نگرد و فلسفه تاریخ خاصی را ارائه می دهد که با نقطه نظر متفکران دیگر دارای فلسفه تاریخ، متفاوت است.

برای مثال، مارکس در زمانی به عنوان فیلسوف تاریخ ظهور کرد که سرمایه داری در اروپا، استثمار را به حد اعلای رسانده بود و خانمان سوزترین بلایی بود که تا آن تاریخ بر بشر نازل شده بود. وی در کتاب کاپیتال (سرمایه) خود، در موارد فراوانی این استثمار را بی سابقه در تاریخ معرفی و برای از بین بردن آن، با شعار «کارگران جهان متحد شوید» فلسفه تاریخی خاصی را از دیدگاه خود ارائه می دهد و قبل از وی و بعد از او هم بودند فیلسوفان تاریخ دیگری که عصر سرمایه داری را با خوشبینی می نگریستند و گمان داشتند که بهشت مصرف و لذت را با علم و قدرت، بر روی زمین متحقق خواهد ساخت.

کمی بعد هم فیلسوف تاریخ دیگری به نام «اشپینگلر» ظهور کرد که دیدگاه دیگری نسبت به تاریخ داشت. وی معتقد بود که تاریخ دارای دوره های هزارساله است و هر هزار سالی به یک فرهنگ و تمدن خاص تعلق دارد که فراتر و جهانی می شود و سپس به تدریج از بین می رود. پانصد سال نخست دوره رشد آن و یا دوره «فرهنگ» است و پانصد سال بعد هم دوره میانسالی، پیری و انحطاط آن است، که یا نابود می شود و یا

مغلوب هزاره تاریخی جدیدی می شود که فرهنگ آن در حال رشد و شکوفایی است. این فیلسوف در کتاب معروف خود که به نام «افول غرب» یا «انحطاط غرب» به فارسی ترجمه شده است، فلسفه تاریخ خود را بیان کرده است. در این کتاب نکته مهمی که وی اشاره نموده این است که تمدن غربی در حال حاضر به دوره پیری خویش رسیده است و با بحرانهای داخلی و بخصوص وقوع سه جنگ جهانی به کلی از بین خواهد رفت. وقتی دو جنگ اول و دوم جهانی طبق پیش بینی اسپینگلر روی داد همگان با توجه به تأکیدی که وی روی جنگ سوم داشته و از آن به عنوان «ضربه آخر» یاد کرده، کوشش می کنند که آن را عقب بیندازند، چون می دانند برنده ای نخواهد داشت و جملگی نابود خواهند شد.

پس از ذکر این نمونه ها از آراء فلاسفه تاریخ معاصر، بد نیست که نظریات یک فیلسوف تاریخ مسلمان - ابن خلدون - را هم مطرح نماییم، البته آراء او لزوماً «اسلامی» نیست ولی اروپاییها و به طور کلی غربیها، او را خیلی بزرگ جلوه می دهند، اگرچه در حد خود بزرگ هم هست، ولی ما متفکران بسیار برجسته تری در عالم اسلام داریم که مهمتر از ابن خلدون می باشند، وی تاریخی را به نگارش در آورده و مقدمه مفصلی نیز برای آن نوشته است که فلسفه تاریخ او در آن مقدمه مندرج است. امروز اغلب همان مقدمه او را به صورت کتاب مستقلی طبع و نشر می کنند و به تاریخش اعتنایی ندارند. وی در مقدمه خود، مسیر تاریخ را این گونه بیان می کند که: تاریخ چیزی جز ظهور و سقوط تمدنها نیست و نحوه پیدایی تمدنها نیز چنین است که اقوام نیازمند و مستأصل بیابانگرد با هجوم به مناطق آباد و حاصلخیز و ثروتمند، آرام آرام در این مناطق مستقر شده و به کشاورزی و دامداری مشغول می شوند و پس از مدتی که نیازهای حیاتی آنها تأمین شد به مسائل ثانوی می پردازند و عمران و آبادانی و عظمت و زیبایی و هنر و تکنیک و علم و حکمت برای آنها مطرح می شود و روز به روز تمدنشان توسعه می یابد. اما زمانی که تمدن آنها به اوج شکوفایی و شکوه و ثروت و اقتدار می رسد، این اقوام به تن پروری و رفاه بیش از حد خو گرفته و نیروی محرکه و خروشان اولیه خود را از دست می دهند و دچار ضعف می گردند. در همین هنگام است که یک قوم بیابانگرد گرسنه و مستأصل دیگر که برای زنده ماندن جسورانه و شجاعانه می جنگد با هجوم و یورش خود، این تمدن قوام یافته را منقرض می کند و خود نیز پس از مدتی گله داری و کشاورزی، به آبادانی و پرداختن به علم و هنر و صنعت و تجارت مشغول می شود و در

اوج رفاه و عظمت، خود بتدریج به سرنوشت همان قبلی دچار می شود. این گونه ظهور و سقوط تمدنها در زمان و دوره ابن خلدون ممکن بود بعضی مصداق پیدا کند، اما پیدایش و تلاش تمدنها همیشه بدین صورت نیست. وی ظهور اسلام را نیز به همین نحو تحلیل کرده است که: مثنی عرب گرسنه، سرزمینهای اقوام متمدنی مانند ایران و روم را مورد هجوم قرار دادند و آنها را از بین بردند و سپس خود به تدریج تمدن دیگری را بنا نهادند، او به صراحت مسلمانهای صدر اسلام را، در برابر کفّاری که تحت سیطرهٔ مسلمین قرار داشتند، تحقیر می کند؛ در حالی که حتی محققان غربی دورهٔ جدید و معاصر نیز این گونه تحلیل را نمی پذیرند، زیرا امپراطوریهای عظیم ایران و روم، بیدید نبودند که از چنان بادهایی بلرزند؛ بلکه آنچه موجب انقراض و جذب آنها در دایرهٔ بینش و اعتقاد اسلامی گردید، ضعف جانمایهٔ فلسفی آنها در برابر پیام معنوی اسلام بود که دارویی برای ذردهای آن جوامع بیمار به شمار می رفت. حضرت علی (ع) علت پیروزی برق آسای مسلمین صدر اسلام را در نهج البلاغه چنین بیان فرموده است: حملو بصائرهم، علی اسیافهم؛ آنان بینش های خود را بر شمشیرهایشان حمل می کردند. و گرنه ایران و روم می توانستند با وجود شکست در برابر اعراب، آنها را نظیر مغولها و بربرها که بر آن دو سرزمین تاختند و پیروز شدند به دین و آیین خویش در آورند، نه اینکه خود آیین کهن خویش را به سهولت با ایمان جدیدی معاوضه کرده و تاریخ نوینی را آغاز کنند.

در این قسمت لازم است به فیلسوف تاریخ دیگری نیز اشاره کنیم که در واقع پدر فلسفهٔ تاریخ محسوب می شود، وی کشیشی مسیحی بنام «سنت اگوستن» یا «اگوستینوس قدیس» است و قبل از قرون وسطی زندگی می کرد. نامبرده پس از تجربهٔ مذاهبی چند، به مسیحیت روی آورد. او تفکر تاریخی را از دین مسیح (ع) آموخت و سپس فلسفهٔ تاریخ معروف خویش را ارائه نمود؛ وی تاریخ را عبارت از جنگ بین حق و باطل می داند و اشاره دارد که این جدال از هابیل و قابیل شروع گشته و جنگ بین کفر و ایمان است. او حتی اشاره به فقر و غنا به عنوان مظاهر حق و باطل دارد، زیرا یکی از شعارهای اساسی مسیحیت فقر اختیاری بوده است، همان گونه که عبارت مشهور «الفقرُ فخری» پیامبر گرامی اسلام (ص) را، به همین فقر اختیاری تعبیر کرده اند. به هر حال «سنت اگوستن» در فلسفهٔ تاریخ خود، معتقد به ظهور منجی الهی و

پیروزی حق بر باطل و حاکمیت دین بر جهان است. او مدنیت را به دو نوع تقسیم می‌کند و از آنها به عنوان «مدینة الله و مدینة الشیطان» نام می‌برد. برتراند راسل در جلد دوم کتاب فلسفه تاریخ غرب، مقایسه‌ای بین فلسفه تاریخ «سنت آگوستن» و «مارکس» انجام داده و با تأکید اعتقاد دارد که مارکس فلسفه تاریخ خود را از سنت آگوستن گرفته ولی به آن جنبه مادی داده است. به هر صورت، پس از آشنایی کلی و اجمالی با آنچه فلسفه تاریخ نامیده می‌شود، ذکر این نکته بسیار ضروری است که بدانیم: هر عالمی که به علم تاریخ می‌پردازد و آن را بررسی علمی می‌کند، آگاهانه و گاه ناآگاهانه معتقد به یکی از این فلسفه‌هاست و از دیدگاه آن به تحلیل علمی یا تبیین علمی حوادث معین و مشخص می‌پردازد. به عبارت ساده‌تر، هر مورخ «دیدگاه»ی نسبت به تاریخ دارد، خواه واقعه‌نگار باشد یا به تبیین علمی تاریخ بپردازد؛ نمی‌تواند خود را فارغ از آن دیدگاه نماید. چنین دیدگاهی، به ناچار به یکی از فلسفه‌های تاریخ رجوع دارد و یا آنکه مورخ و عالم تاریخ، خود فیلسوف تاریخ نیز به شمار می‌رود. آن‌گونه که ابن خلدون و اسپینگلو و تاین بی و دیگران بوده‌اند.

پس به سهولت می‌توان گفت که کتابهای علمی تاریخی، در حقیقت نظریات فلاسفه تاریخ را به زبان حوادث و پدیدارهای تاریخی بازگو می‌کنند، لذا اغلب، کتاب علمی تاریخی متعددی مشاهده می‌کنیم که یک حادثه معین تاریخی را توصیف و تبیین علمی نموده‌اند، اما نتایجشان با یکدیگر به کلی متفاوت است در حالی که همه نویسندگان مدعی هستند به روش علمی کار کرده‌اند؛ عالمی که فلسفه تاریخ ماتریالیسم دیالکتیک مارکس را قبول دارد وقتی به بررسی علمی حوادث تاریخ می‌پردازد خود به خود، عوامل اقتصادی را پررنگ‌تر از مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌بیند و در هر دوره‌ای به دنبال اختلافات طبقاتی ضد و نقیض یا تز و آنتی تز می‌گردد. به همین ترتیب علمای تاریخ دیگر نیز که وابسته به دیدگاه‌های مختلف سرمایه‌داری هستند به نحو دیگری به تحلیل تاریخ می‌پردازند و به نتایج مختلفی می‌رسند ولی همه ادعا دارند که تحلیل علمی می‌کنند و دیگران را خارج از نظرگاه درست یا برکنار از روش علمی می‌پندارند.

لازم به ذکر است که از شاخه‌های مختلف علوم تنها علوم ریاضی و طبیعی هستند که دارای نتیجه تحقیق یکسان و مورد اتفاق عموم هستند و در جریان هر تحقیق و پایان



آن، مسلمان و مسیحی و مارکسیست و فراماسون و فاشیست اختلافی ندارند، اما در علوم انسانی، مانند: علم تاریخ، جامعه‌شناسی، حقوق، سیاست، روانشناسی، اقتصاد و ... اختلاف وجود دارد. بنابراین وقتی شخصی بیان می‌کند که: علمای تاریخ یا اقتصاددانان یا روانشناسان و جامعه‌شناسان چنین می‌گویند، باید پرسید، کدام گروه از آنها؟ زیرا به تعداد ایدئولوژی‌ها و حوزه‌های فلسفه و فلسفه تاریخ، حوزه‌های رنگارنگ و متضاد علوم انسانی وجود دارد که هم در تعریف «موضوع علم» و هم در «روش» با یکدیگر اختلاف اساسی دارند. پس اگر برای تحقیق به دایرةالمعارف یا کتب مرجع این گونه علوم مراجعه کنید، با کمال تعجب درمی‌یابید که تعریف واحدی از علم تاریخ یا روانشناسی و اقتصاد و جامعه‌شناسی و ... که مورد اتفاق همگان باشد وجود ندارد، بلکه ده‌ها نوع تعریف از هر یک از این علوم ارائه گردیده است.

هنگامی که حتی در تعریف یک علم اختلاف نظر وجود دارد و شیوه و روش تحقیق آنها هم با یکدیگر متفاوت است دیگر از نتایج آنها چه انتظاری می‌توان داشت. بنابراین با دیدگاهی که از معانی مختلف تاریخ بیان شد و با تأکیدی که بر تاریخ به معنی فلسفه تاریخ و علم تاریخ داشتیم، این چند صفحه را به عنوان مقدمه‌ای تلقی کنید برای ورود به بحث «کلیات تاریخ، از عهد باستان تا دوران جدید» اما پیش از پرداختن به این بحث؛ مقدمه‌ای دیگر و به نسبت کمی مفصل‌تر دربارهٔ حوزه‌های تاریخ‌نگاری شناخته شده در ایران، (که مکمل بحث کلیات تاریخ خواهد بود.) ضروری است و ان شاء الله در پی خواهد آمد.

پرتال جامع علوم انسانی